

## ( فا ) مسأله تناسخ

### سؤال

مسأله تناسخ که معتقد بعضی ملل است چسان است ؟

### جواب

آنچه گفته میشود ما را مقصد بیان حقیقت است توهین عقاید ملل دیگر نیست مجرد بیان واقعست و بس و الاً بوجدان نفسی تعرض ننمائیم و اعتراض روا نداریم . پس بدان تناسخیان بر دو قسمند قسمی معتقد بعقاب و ثواب معنوی در عالم اخروی نیستند لهذا برآنند که انسان بتناسخ و رجوع باین عالم مجازات و مکافات بیند و نعیم و جحیم را حصر در این جهان دانند و بجهان دیگر قائل نیستند . و این فرقه ایضاً بر دو قسمند بعضی برآنند که انسان گاهی در رجوع باین عالم بصورت حیوان درآید تا مجازات شدیده بیند و بعد از حمل عذاب الیم از عالم حیوان دوباره بعالم انسان آید و این را تناسخ نامند و قسم دیگر برآنند که از عالم انسان بعالم انسان رجوع کند و در رجوع ثواب و جزای زندگانی اول مشاهده نماید و اینرا تناسخ گویند و هر دو فرقه بجهانی غیر این جهان قائل نیستند . و فرقه دیگر از اهل تناسخ بعالم اخروی قائل و تناسخ را واسطه تکامل شمرند که انسان بذهاب و ایاب در این جهان بتدریج کسب کمالات نماید تا آنکه بمرکز کمال رسد یعنی نفوس ترکیب از ماده و قوتند ماده در بدایت یعنی دور اول ناقص است

و چون مکرّر باین عالم آید مادّه ترقّی نماید و صفا و لطافت حاصل کند تا مانند آئینه شفاف گردد و قوّت که عبارت از روح است بجمیع کمالات در آن تحقّق یابد . این است مسأله اهل تناسخ و تواسخ مختصراً بیان شد اگر بتفصیل پردازیم اوقات تعطیل شود همین مجمل کفایت است و دلایل و براهین عقلیه بر این مسأله ندارند مجرد تصوّر و استنباط از قرائن است نه برهان قاطع . باید از معتقدان تناسخ برهان طلبید نه قرائن و تصوّر و وجدان ولی شما از من دلایل و براهین امتناع تناسخ میجوئید لهذا بیان امتناع باید نمود . اوّل برهان امتناع این است که ظاهر عنوان باطن است و ملک آئینه ملکوت و عالم جسمانی مطابق عالم روحانی . پس در عالم محسوس ملاحظه نما که تجلّی تکرّر نیابد چه که هیچ کائنی از کائنات بدیگری من جمیع الوجوه مشابه و مماثل نه آیت توحید در جمیع اشیا موجود و پدید اگر خزائن وجود مملوّ از دانه گردد دو دانه را من جمیع الوجوه مشابه و مطابق و مماثل بدون امتیاز نیابی لابدّ فرق و تمایزی در میان . چون برهان توحید در جمیع اشیا موجود و وحدانیّت و فردانیّت حقّ در حقائق جمیع کائنات مشهود پس تکرّر تجلّی واحد ممتنع و محال لهذا تناسخ که تکرّر ظهور روح واحد بماهیت و شؤون سابق در این جهان تجلّی واحد است و این مستحیل و غیر ممکن . و چون از برای هر کائنی از کائنات ناسوتیه تکرّر بتجلّی واحد محال و ممتنع پس از برای کائنات ملکوتیه نیز تکرّر در مقامی از مقامات چه در قوس نزول و چه در قوس صعود ممتنع و مستحیل زیرا ناسوت مطابق ملکوتست . ولی در کائنات ناسوتیه من حیث النوع عود و رجوع واضح یعنی

اشجاری که در سنین سابق برگ و شکوفه و ثمر نموده بودند در سنه لاحق نیز بعینه همان اوراق و ازهار و اثمار ببار آوردند این را تکرّر نوع گویند و اگر کسی اعتراض نماید که آن ورق و شکوفه و ثمر متلاشی شد و از عالم نبات بعالم جماد تنزّل نمود دوباره از عالم جماد بعالم نبات آمد پس تکرّر یافت جواب اینست که شکوفه و برگ و ثمر پارسال متلاشی شد و آن عناصر مرگبه تحلیل گشت و در این فضا تفریق شد آن اجزاء مرگبه برگ و ثمر پارسال بعینها بعد از تحلیل دوباره ترکیب نگشته و عود ننموده بلکه از ترکیب عناصر جدیده نوعیت عود کرده . و همچنین جسم انسان بعد از تحلیل متلاشی گردد و اجزاء مرگبه تفریق شود و اگر چنانچه از عالم جماد و یا نبات دوباره این جسم عود کند این جسم بعینه اجزاء مرگبه انسان سابق نبوده آن عناصر تحلیل شد و تفریق گشت و در این فضای واسع منتشر شد بعد اجزاء دیگر از عناصر ترکیب گشت و جسم ثانی شد و شاید جزئی از اجزاء انسان سابق در ترکیب انسان لاحق داخل شود اما آن اجزاء بتمامها و عینها بدون زیاده و نقصان محفوظ و مصون نمانده تا دوباره ترکیب گردد و از آن ترکیب و امتزاج انسان لاحق بوجود آید و استدلال شود باینکه این جسم بتمام اجزا عود نموده و شخص اوّل شخص ثانی شده بناء علیه تکرّر حاصل گردیده و روح مانند جسم بعینه عود و تکرّر نموده و بعد از فوت بذاته رجوع باین عالم فرموده . و اگر گوئیم که این تناسخ بجهت حصول کمالست تا ماده کسب صفا نماید و شفاف گردد و پرتو روح بمنتهای کمال در او ظاهر شود این نیز تصوّر محض است زیرا بر فرض تصدیق این مطلب در تجدّد و عود تغییر ماهیت

ممکن نه زیرا جوهر نقص بعود و رجوع حقیقت کمال نگردد ظلمت صرف بعود و رجوع مصدر نور نشود حقیقت عجز برجعت قدرت و قوّت نشود و ماهیّت ناسوتیّه بعود و رجوع حقیقت ملکوتیّه نشود شجره زقوم آنچه تکرّر یابد ثمر شیرین ندهد و شجره طیّبه هر چه عود کند میوه تلخ ببار نیارد پس معلوم شد که تکرّر و رجوع بعالم ناسوتی مورث کمال نشود و این تصوّر را برهان و دلیلی نه عبارت از افکار است بلکه مدار حصول کمال فی الحقیقه فیض پروردگار . حضرات ثیاسفیها برآند که انسان در قوس صعود بکرات و مرات عود و رجوع نماید تا اینکه بمرکز اعلی رسد در آن مقام مادّه مرات صافی شود و انوار روح بنهایت قوّت سطوع کند و کمال ذاتی حاصل گردد و حال آنکه مسلم مدقّقین مسائل الهیّه است که عوالم جسمانی بنهایت قوس نزول منتهی گردد و مقام انسان نهایت قوس نزول و بدایت قوس صعود است که مقابل مرکز اعلی است دیگر از بدایت تا نهایت قوس صعود مراتب روحانیّه است قوس نزول را ابداع خوانند و قوس صعود را اختراع نامند قوس نزول بجسمانیّات منتهی گردد و قوس صعود بروحانیّات و نوک پرگار در ترسیم دائره حرکت قهقری ننماید زیرا منافی حرکت طبیعی و نظم الهی است و الاّ انتظام دائره بر هم خورد . و از این گذشته عالم ناسوتی را چندان قدر و مزیتی نه که انسان بعد از نجات از این قفس دوباره آرزوی این دام نماید بلکه بفیض ابدی استعداد و قابلیت حقیقت انسان بسیر در مراتب وجود ظاهر و عیان گردد نه بتکرّر و رجوع . این صدف هر دُرّ و خَزَف که در کُمون دارد چون یک مرتبه دهان گشاید ظاهر و عیان شود و این گیاه چون یک مرتبه بروید خار یا گل ببار

آرد احتیاج بانبات ثانی نیست . و از این گذشته سیر و حرکت در عوالم بخطّ مستقیم بر نظم طبیعی سبب وجود است و حرکت منافی نظم و وضع طبیعی سبب انعدام است و رجوع روح بعد از صعود منافی حرکت طبیعی و مخالف نظم الهی لهذا از رجوع ، حصول وجود ممتنع و مستحیل مانند آنست که انسان بعد از خلاصی از عالم رحم دوباره بعالم رحم رجوع نماید . ملاحظه نمائید که اهل تناسخ و تواسخ را چه تصوّر سست ، جسم را ظرف شمرند و روح را مظرّوف دانند مانند آب و جام این آب از این جام فراغت نمود و در جام دیگر عود کرد این تصوّر ملعبه صبیان است . آن قدر ملاحظه نکنند که روح از مجرّدات است و دخول و خروج ندارد نهایت اینست که تعلّق بتن مانند آفتاب بآئینه حاصل نماید و اگر چنانچه روح بسبب تکرّر رجوع بعالم جسمانی قطع مراتب نماید و کمال ذاتی یابد بهتر آن بود که پروردگار روح را امتداد حیات در عالم جسمانی میداد تا اکتساب کمالات و فیوضات مینمود لزوم چشیدن جام هلاک و حصول حیات ثانی نبود . این فکر اصلاً از تصوّر حصر وجود در این جهان فانی و انکار جهانهای الهی در بعضی از تناسخیان منبعث و حال آنکه عوالم الهی نامتناهی . اگر عوالم الهی باین عالم جسمانی منتهی گردد ایجاد عبث شود بلکه وجود ملعبه صبیان گردد که نتیجه این کائنات نا متناهی وجود اشرف انسانی آن نیز ایّامی چند در این دار فانی ذهاب و ایاب نماید و مکافات ببند عاقبت کلّ کامل گردند و ایجاد الهی و کائنات موجوده نامتناهی تکمیل و منتهی شوند الوهیت ربّانیّه و اسماء و صفات الهیه در حقّ این کائنات روحانیّه موجوده الآن از تأثیر معطلّ و معوقّ گردد

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ مانند عقول قصیره فلاسفه سلف مثل بطلمیوس و سائرین که چنین اعتقاد و تصوّر مینمودند که جهان حیات و وجود محصور در کره ارض است و این فضای نامتناهی وجود محصور در طبقات تسعه آسمانی و جمیع فارغ و خالی . ملاحظه نمائید که چقدر فکرشان قصیر و عقولشان ضعیف بود حال تناسخیان نیز چنان گمان نمایند که جهانهای الهی محصور در عوالم تصوّر انسانی بلکه بعضی از تناسخیان مثل دروز و نُصیری را تصوّر چنان که وجود محصور در این جهان جسمانی این چه تصوّر جاهلانه است زیرا در این کون الهی که در نهایت کمال و جمال و عظمت نمودار این اجرام نورانیّه عالم جسمانی نامتناهی دیگر دقت باید نمود که عوالم روحانیّه الهیه که اصل اساس است چقدر نامتناهی و بی پایانست فاعتبروا یا اولی الابصار . باری بر سر اصل مطلب رویم در کتب مقدّسه و صحف الهیه ذکر رجعت موجود ولی نادانان پی بمعانی آن نبردند و تناسخ گمان نمودند زیرا مقصود انبیای الهی از رجوع رجوع ذاتی نیست بلکه رجوع صفاتیست یعنی رجوع مظهر نیست رجوع کمالاتست . در انجیل میفرماید که یحیی بن زکریّا حضرت ایلایست از این بیان مراد رجوع نفس ناطقه و شخصیت حضرت ایلیا در جسد حضرت یحیی نه بلکه مراد اینست کمالات و صفات حضرت ایلیا در حضرت یحیی جلوه و ظهور نمود . سراجی که شب گذشته در این محفل برافروخت چون در شب آینده سراج دیگر برافروزد گوئیم چراغ دیشب باز روشن شد آب از چشمه ای جاری بود بعد انقطاع یافت چون باز جریان کند در جریان ثانی گوئیم این آب آن آبست دوباره جاری شد و این سراج

بعینه آن سراج و همچنین در بهار سال گذشته گل و ریاحین بشکفت و میوه خوشگوار بار آمد در سال آینده گوئیم که آن میوه خوشگوار بار آمد و آن گل و ریاحین و ازهار عود و عروج نمود . از این بیان مقصد آن نیست که اجزاء مرگبه گل پارسال بعینه بعد از تحلیل دوباره ترکیب یافت و عود و رجوع نمود بلکه مراد اینست که آن لطافت و ملاحات و رائحه طیّبه و لون بدیع که در گل پارسال بود بعینه در گل امسال مشهود و واضح است خلاصه مقصود تشابه و تماثل بین این گل و آن گل است و رجعتی که در صحائف الهیّه مذکور اینست و این معنی در رساله ایقان بقلم اعلی مفصّل و مشروح گشته مراجعت نمائید تا بر حقائق اسرار الهیّه مطّلع گردید و علیک التّحیّة و التّناء .